معراج نامهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسم الله الرحمن الرحیم

راویان اخبار و ناقلان آثار چنین روایت میکنند که
از رسول صلی الله علیه السلام چون مهتر عالم و سید ولد آدم
و چه زصفهٔ صفا و بر خطبهٔ فا یعنی بنام محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم فرموده اند که شب دوشنبه در ماه
ربیع الاول در خانه ام هانی خواهر امیر المومنین علی کرم الله
وجهه بودم چند رکعت نماز گذارده بودم و سر به بالین نهادم
ناگاه جبرئیل علیه السلام بیامد آهسته بگوش من بگفت
یا محمد برخیز که امشب شب قربت است رسول گفت برخواستم
و بیرون آمدم میکائیل را دیدم که با هفتاد هزار فرشته
مقرب آمده و براق بر درب گرفته استاده است جبرئیل
گفت یا محمد این براق مرکب تو است برنشین و در روی او را دیدم
چون روی آدمی رو پیرا و چون پیر اسب و سینهٔ او چون
سینهٔ اشتر و پشت او چون پشت گاو و دم او چون دم شتر
و گردن او چون گردن اشتر و زین او از یک دانه یاقوت

مروارید

مرواریدی در رکاب او از یاقوت سرخ و لجام او از زبرجد
سبز خواستم که بر براق نشینم آن براق پشت خود را
برآورد چنانکه پشت او با آسمان رسید جبرئیل بانگ
بروی بر زد که ای براق این سوار میشود محمد صلی الله علیه وسلم
براق گفت ای جبرئیل میدانم اما حاجتی دارم اگر حاجتی مرا
روا کند بگذارم که بر پشت من سوار شود جبرئیل گفت
چه حاجت داری براق گفت حاجت من آنست که
فردای قیامت پیغمبران مرکبها سوار شوند مرکب رسول
من باشم رسول علیه السلام گفت قبول کردم آن براق پشت
خود فرو گذاشت چنانکه شکمش بر زمین رسید آنگاه پای
در رکاب سعادت آوردم و بر زمین کرامت سوار شدم
جبرئیل با هفتاد هزار فرشته در پیش من روان شدند میکائیل
با هفتاد هزار فرشته در دست راست من روان شدند
و اسرافیل با هفتاد هزار فرشته در دست چپ من روان
شدند یک پاره که راه رفتیم به صحرای بیت المقدس رسیدم جبرئیل

در بگشادند و چون در آمدم پیغمبران را دیدم آنجا جمع شده اند

از آدم تا من که محمدم آنجا بودند همه با من استقبال

کردند و یک یک مرا در کنار گرفتند آنگاه آدم علیه السلام

گفت امامتی کن تا پیغمبران از پس تو نماز کنند امام

شدم دو رکعت نماز گذاردیم و سلام دادم و ابراهیم

خلیل الله در قفای من بود گفت یا محمد امتان خود را

بگوی تا در بهشت درخت بسیار نشانند گفتم یا خلیل الله

چگونه نشانند گفت بگوی که این تسبیح بسیار گویند که

سبحان الله و الحمد لله الی آخره هر گاه امتان تو این تسبیح

چند هزار درخت میوه دار در بهشت بیافرینند از برای

گویندهٔ این تسبیح محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت خوش دل

شدم آنگاه جبرئیل دست بر پشت من نهاد و گفت برو بنام

نام خدای بزرگ اما درین راه هر آوازیکه بشنوی و عجایب

هایکه بینی زنهار التفات نکنی گفت پارهٔ راه برفتم از

سوی من دست آوازی آمد التفات نکردم از سوی چپ

آواز

آواز آمد التفات نکردم و بعد از آن آواز پیش آمد
بهر نوعی بخواند جوابش ندادم جبرئیل علیه السلام پیدا
شد گفت یا محمد نیکو کردی یا نه التفات نکردی بدانکه
آواز اول آواز جهودان بود و آن آواز یکی از دست
چپ آمد آواز ترسایان بود و سوم صورتیکه نمودار دنیا
بود اگر بدان آوازها جواب میدادی امتی تو از جهودان
و ترسایان شدندی بسیار منت دار شدم گفت از آنجا
بگذشتم پیش من مرا پیش آمد یکی پیر و یکی جوان دو کس در معنی
گفتند هر کدام ما را خواهی اختیار کن من جوانرا اختیار
کردم جبرئیل گفت یا محمد نیکو کردی جوانرا اختیار کردی
پیر دولت بود و دو موی بخت بود و جوان عاقبت دولت
و بخت را بقا بود و عاقبت دو جهان حاصل کردی از آنجا بگذشتم
جامه را شخصی را دیدم با چهار جامه یکی سبز و یکی سفید و یکی زرد
و یکی سیاه گفتند کدام را اختیار کردی من گفتم سبز و
سفید را اختیار کردم جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد نیکو

کردیکه جامه سبز بهشتیان است و جامهٔ سفید جامهٔ نکو
کارانست و در آخرش جامهٔ کافران سیاه و زرد میباشند
در دنیا بسفید و سبز اختیار کرد سرا امتی تو از عذاب
دوزخ خلاص یافتند از ان جا بگذشتم گروهی را دیدم که سر جاره
میباشند افشند و برسر میکشیدند چو بالا می رسید برسر نحست
گفتم یا جبرئیل این چه حالتیست گفت این مثل بدبختان است که
در دنیا زحمت میکشیدند در دولت ایشان هیچ چیز
نیست گفت از ان جا گذشتم مردی را دیدم تخم بر زمین
میپاشید فی الحال بر میآمد و سبز میشد گفتم یا جبرئیل
اینچه حالتیست گفت این مثل نیکبختانست در دنیا نیکی
میکنند و نیکی ایشان بر ایشان میرسید گفت از آن در
گذشتم بیکانرا دیدم که میدویدند از یکدیگر میربودند
گفتم یا جبرئیل اینچه حالتیست گفت این مثل ظالمانست
مال مسلمانانرا بستم میربایند از انجا گذشتم بدر آسمان
رسیدم جبرئیل در بزد فرشته در بگشاد و گفت الحمد الله

صدقنا

صد قنادیل عدد و چون باسمان دنیا در امدم فرشتگان را
دیدم که این تسبیح میگفتند سبوح قدوس رب الملائکه
والروح و همه استقبال کردند و مرحبا گفتند نظر کردم
صورتی را دیدم گفتم یا جبرئیل بیش از من بر آسمان
که برآمده است جبرئیل گفت عثمان بر زمین است لیکن
هیبت اوست که بر آسمان مینماید و او را ذو النورین
از آن گویند گفت از آنجا بگذشتم خروسی سفید دیدم
خروس این دنیا از بانگ میکند گفتم یا جبرئیل او را
آواز خویش چگونه گفت ایمان ترا آمرزش میخواهد پس
از آنجا گذشتم آدم دیدم گاه گریان و گاه خندان مرا دید
پیش وا از آمد مرحبا گفت از او پرسیدم که خندیدن از
بهر چیست گفت یا محمد چون روح فرزندان بآسمان بر
آرند چون بنزدیک من رسد اگر نیک بخت باشد بر طبق
از نور نهاده باشند آنها را می بینم شادمان میشوم
و اگر جان بدبخت را بیاورند بر طبق از آتش نهاده

باشند آنرا بنهم غمگین و گریان میشوم این بگفت و
این تسبیح بخواند سبحان الجلیل الاجل سبحان
الواسع الغنی سبحان الله و الحمد لله از انجا بگذشتم
باسمان سیوم رسیدم فرشتگانرا دیدم همه تسبیح
خوان و بنام حق سبحانه و تعالی مشغول بودند چون
باسمان چهارم رسیدم فرشته را دیدم با هیبت لوحی را
در پیش نهاده بر وی خطی از نور و خطی از ظلمت
در وی نگریستم گفتم یا جبرئیل این کیست گفت یا محمد
او عزرائیل است مرا دید استقبال کرد و مرحبا گفت
گفتم یا عزرائیل تو چه میدانی نام ما از لوح را
برداشت گفت همه نام های آدمیان و پریان
و جان مران درین لوح منظور است من در ان مشغولم
چون بنده را که مرگ نزدیک رسید نقطه نام بر وی افتد
من بدانم که جان آن بنده قبض باید کرد و گفتم یا عزرا
ئیل میدانی که نیک بخت کیست و بد بخت کیست گفت

آن کس

آنرا باین طریقه که علامت نیک بخت را نقطهٔ سفید
بنام وی افتد میدانم که او نیک بخت است جان آن بادی را
با آسانی قبض کنم طبقهٔ پر از نور و پر فرشتهٔ رحمت
حواله کنم او را با علا علیین برند و اگر جان بد بخت را
باشد نقطهٔ سیاه بنام وی افتد میدانم که او بد بخت است
جان او را بسختی از حلق او بر کنم و زبان او را از
کلمهٔ گفتن منع کنم و پر طبقه پر از آتش در پیش او
نهم و پر فرشتهٔ عذاب حواله کنم که ببرند بدوزخ گفتم
یا عزرائیل اهل زمین را هیچ علامت باشد که در وقت
موت نیک بخت و بد بخت معلوم شود گفت آنرا معلوم
نتوان کرد گفت در دنیا سه چیز نگاه دارید که بنده در
وقت مرگ و جان دادن چندان زور باشد و عرق در
پیشانی وی نشیند و آب در چشم وی دوان گردد و
پرهٔ بینی او فراخ گردد و نور در چهرهٔ او پیدا گردد و
زبان او گویا گردد و اگر این نشانها یکی باو ظاهر گردد

میتوان گفت که نیک بخت است اگر برای روش سیاه و یا کبود
گردد و غرغره ز گلوی وی برآید و کفک از دهان او آید
و زبانش بسته گردد و این نشانه بدبختی بود و گفت یا عزرائیل
به امتان من درشتی نکنی و بغضب نبدی امر گفت یا محمد
قبول کردم که جان امتان ترا با آسانی قبض کنم آنانکه سخن
ترا قبول کرده اند و بشریعت تو اند و از نامشروع
پرهیز کرده اند از آنجا بگذشتم آفتاب را دیدم که از
عاصیان مینالید و میگفت بار خدایا ملکا پادشاها
رخصت ده تا عاصیان این زمین که در نظر من معصیت
میکنند ترا امر کن که ایشان را بسوزانم ایشان که گناه کار اند
جهان آفریده ام که صبر از بار [illegible] کردم [illegible] گفت
از آنجا بگذشتم باسمان پنجم رسیدم فرشتگان را دیدم
سوره الرحمن میخواندند از آنجا بگذشتم باسمان ششم
رسیدم فرشتگان را دیدم که سوره طاها میخواندند از
آنجا بگذشتم باسمان هفتم رسیدم جبرئیل گفت یا محمد
خداوند

عذابست که بزندان دشمنان مشاهده کنی رسول
صلی الله علیه وسلم گفت بر گرد دوزخ رفتم و نظر کردم
قومی را دیدم که سرهای ایشان را بسنگ آتشین میزنند
و دود سیاه از گوشهای ایشان بیرون میآمد گفتم
یا جبرئیل اینها کیانند گفت آن کسانند که در دنیا بانگ
نماز میشنودند و فکر نماز نمیکردند و طهارت نمی
ساختند و بکار دنیا مشغول بوده اند و باز طرف
دیگر نظر کردم قومی دیدم که لبهای ایشان را بمقراض
آتشین می بریدند و ایشان ناله میکردند گفتم یا جبرئیل
اینها چه کسانند گفت در دنیا غمازی کرده اند و سخن
چینی و غیبت و شکایت مومنان را میکرده اند و باز
بجانب دیگر نظر کردم قومی را دیدم که آتش از دهن
او بیرون می آمد گفتم یا جبرئیل اینها چه کسانند
گفت در دنیا سوگند بدروغ خورده اند و باز
قومی را دیدم که آتش در گلوی اینها میریزند و از ...

یعنی او بیرون میآمد گفتم یا جبرئیل اینها چه کسانند
گفت اینها ربا خوارانند و باز قومی را دیدم که
انگشتان ایشان را میبریدند مثل انگشت سیاه میشد
و باز زنده میگردند گفتم اینها چه کسانند گفت
هرگز در دنیا نماز نگذاریده اند و روزه نداشته
اند و طواف حج نکرده اند و باز قومی دیدم که آب
آتشین در گلوی ایشان میریزند و گوشت و پوست
از ایشان جدا میشد و باز درست میشد گفتم یا جبرئیل
اینها چه کسانند گفت اینها آنانند که در دنیا چشم
زنا بسوی زنان نامحرم نگاه کرده اند و بر خود نیز و بر خود
نیز گرفته اند و با زنان عشرت کرده اند و زنان دیگر را
دیدم که از موی های ایشان در آویخته و در آتش کباب
میکردند و میسوختند گفتم یا جبرئیل اینها چه کسانند
گفت اینها آن کسانند که در دنیا روی و موی و
گوشت خود را از نامحرمان نپوشیده اند و ابا نکرده اند

باز

باز قومی را دیدم که ماران و کژدمان آتشین در سینه‌های
ایشان چسبیده و میگزند چنانچه میشوند فریاد و ناله و
زاری میکردند گفتم یا جبرئیل این‌ها چه کسانند گفت این‌ها
آن کسانند که در دنیا بی رخصت شوهر خود کودکان مردم را
شیر میداده اند باز قومی را دیدم که از مردان و زنان نگونسار
در دوزخ آویخته و آتش در زیر ایشان افتاده میسوخت
گفتم یا جبرئیل این‌ها چه کسانند گفت پدر و مادر خود را آزار
داده اند و تعظیم نکرده اند و باز قومی را دیدم که بکارد
آتشین انگشت‌های ایشان را می‌بریدند گفتم یا جبرئیل این‌ها
چه کسانند گفت این‌ها آن کسانند که در طعام خوردن دست
ناشسته اند
خود را ناشسته اند و گندم و آرد و نان ریزه را خوار داشته
باز قومی را دیدم که آب جوشان در دهان او میریزند گفتم
یا جبرئیل این‌ها چه کسانند گفت کسانی اند که بعد از طعام
خوردن طبق و کاسه را پاکیزه نا شسته اند و نشسته اند
و ریزه در جای ناشایسته ریخته اند باز قومی را دیدم که
در بیابان دوزخ [illegible] ماران آتشین [illegible]

میسوزنند گفتم یا جبرئیل اینها چه کسانند گفت اینها
آن کسانی‌اند که در نذرهاشان سستی کرده‌اند و میسوختند
و احتیاط نمی‌کردند و باز قومی را دیدم که گرزهای آتشین
میزنند جبرائیل بر سر دیو باز زنده زنده ... گفتم یا جبرئیل
این چه قوم‌اند گفت اینها قومی‌اند که شوهران خود را
درشتی و ناسزا میگفتند و جفا میکردند و نفقهٔ ایشان
نمیسازیده‌اند و با ایشان همه در خشم بوده‌اند باز زنان
دیدم که با لباس‌های آتشین می‌پوشیدند گفتم یا جبرئیل این
کیانند گفت اینها زنانی‌اند که در دنیا شوهر خود را
بسخت جواب داده‌اند و طعام‌ها پخته از طعامها شوهر
خود نداده‌اند پیغامبر علیه السلام فرمود پس از این عذابها
دیدم خواستم که باز گردم مردی دیدم نعلین آتشین در پا
داشت و ... کار و ... چون از دور رخیا بود
گفتم یا جبرئیل این مرد کیست گفت بی اجازت خواسته‌ام
گفت گفتم اجازت خواه جبرئیل رفت باز آمد گفت
با ... پیغامبر ... خود بشنود فریاد برآورد که

پدر توام

پدر تو ام عبد الله مرا فریاد رس طاقت ندارم
از عذاب خدای تعالی باز از سوی دیگر مادرم فریاد برآورد
گفت یا محمد مادر تو ام نه ماه در درون بار کشیدم و
خون در سینه ... در دهان مبارک تو کردم ام شفاعت میخواهم
فریاد رس مرا از عذاب خلاص کن پیغمبر گفت خواستم که
از برای پدر و مادر خود شفاعت کنم جبرئیل گفت
یا محمد پدر و مادر را شفاعت خواهی از شفاعت
امت باز کنند گفتم پدر و مادرم فدای امت من باد
از آنجا بگذشتم بدر بهشت رسیدم خازن بهشت مرا
استقبال کرد و مرحبا گفت و مرا در کنار گرفت و در
بهشت بگشاد من در بهشت شدم نظر کردم کوشکها دیدم
در هم پیوسته چون [illegible] آن [illegible] هر بیدم مثل
در سلسبیل و شیر میرفت و مرا از هر گونه نعمت رسیده بود
بعد از آن بدرجات کوشکهای نماز گذاران رسیدم
[illegible] از امتان دیدم و طاعت کنند [illegible]

کوشکها در جات و دیدم از یک دیگر نیکوتر و
پاکیزه تر و در و کوشک دیگر دیدم از همه کوشکها بهتر و
خوب تر گفتم یا جبرئیل این کوشکها نام کیست جبرئیل گفت
بنام دو فرزند شهید تو یکی حسن یکی حسین رسول علیه السلام
گفت چون شنودم گریان شدم خواستم که ایشان را شفاعت
کنم جبرئیل علیه السلام گفت از شفاعت امت باز ممانی
چون از بهشت بیرون آمدم جبرئیل گفت یا محمد قدم به
سدرة المنتهی کن چون قدم به سدرة المنتهی نهادم
درختی دیدم که بیخ وی سرشته از زر سرخ بود و از گوهر
و شاخ وی از احمر [illegible] زمرد سبز و حبی وی کان
از مروارید و شاخهای وی بسعت آسمان را فرو گرفته
گفتم یا جبرئیل این مقام کیست گفت این مقام فرشتگان
کان است از کروبیان و روحانیان خواستم از انجا بگذرم
جبرئیل بایستاد و گفتم چرا نمی آیی جبرئیل گفت یا
محمد مرا فرمان نیست اگر یک قدم پیشتر نهم بسوختن صد هزار
پر دارم

۳۷۹

بر دارم همه بسوزد ندا آمد که یا محمد بیشتر آی قدم
بر لوح نهادم ندا آمد که بلند تر آی قدم بر عرش
نهادم آواز بگوش من رسید گفتم بار خدایا در پیش
من کیست ندا آمد که یا محمد هیچکس بدین جا نرسیده
بود امت تو رسید گفتم خدایا این چه آواز است
ندا آمد که نعلین ابو بکر صدیق است که همی رود
تا عرش هیچ حجاب نیست نعم گفت چون آن آواز شنیدم
خوش شدم خواستم که نعلین از پای بیرون کنم ندا
ندا آمد که یا محمد نعلین از پای برون مکن تا عرش مارا
از نعلین تو گرد برسد آنگه از آنجا بقاب قوسین او ادا
رسیدم هزار پنجه شنیدم چون کار صلوة و روزه
و زکوة و حج و جهاد و حلال و حرام بنکا بد مقرر شد
ندا آمد که یا محمد چه میخواهی گفتم بار خدایا دلم
مشغول امتان گناه کار است میخواهم بر ایشان رحمت
کنی ندا آمد که یا محمد شفیع آر تا عاصیان امت ترا رحمت

کنم گفت نظر کردم عرش مجید را بعظمت دیدم
گفتم بحق حرمت عرش مجید که بر عاصیان امت من
رحمت کنند ندا آمد که عرش شفاعت را نشاید گفتم
بحق حرمت کرسی بر عاصیان امت من رحمت کنند
ندا آمد که کرسی شفاعت را نشاید گفتم بحق حرمت
هشت بهشت که بر عاصیان امت من رحمت کنند ندا
آمد که یا محمد این شفاعت را نشاید چرا که عرش مقام
تو است و کرسی مقام تو است و هشت بهشت قباله بهشت کابین
فاطمه تو است ندا آمد که یا محمد خواهی که بر عاصیان
امت تو رحمت کنم پسر خود بمن بیو کنده چون شنودم
سر خجالت در پیش افکندم و گریان و نالان و بیزار گشتم
و بتضرع گفتم بار خدایا من خود را فراموش نکرده ام
من کیستم یتیم ابو طالب مزدور خدیجه ام بار خدایا
حکم تراست پسر خود بتو کنند دیگر ندا آمد که یا محمد در
ملک من هیچ چیز عزیز تر و بزرگ تر از تو نیست

کنم هر که